

اگاهی تاریخی و علمی به ارتباط
خشونت

***Historical and scientific awareness of the
relationship of violence***

نگارش و تتبع

پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

سال

2022

قسمت اول

خشونت چیست؟

خشونت به انگلیسی «violence» گفته می‌شود و آنهم استفاده از زور فیزیکی یا کلامی و تقریری به منظور قرار دادن دیگران در وضعیتی برخلاف خواسته‌شان است. خشونت در سرار و تما می‌جهان بعنوان ویا وسیله ابزاری برای کنترل دیگران ویا مخالفین استفاده میشود و در واقع نوعی تلاش برای سرکوب و متوقف کردن اغتشاشگران و در مقابل نگرانی‌های مربوطه به اجرای قانون و فرهنگ در یک ناحیه یا حوزه ای خاص است. واژه یا کلمه خشونت طیف گسترده ای را پوشش میدهد؛ خشونت میتواند از درگیری فیزیکی بین دو انسان تا جنگ و نسل‌کشی که کشته شدن میلیون‌ها نفر از نتایج آن است گسترده شود. شاخص صلح جهانی به روز شده (up to date) در ماه جنوری سال «2010» در حدود (149) کشور را بر اساس معیار «عدم خشونت» طبقه‌بندی کرده است

ویا به عبارت دیگر خشونت پدیده‌ای تاریخی و جهانی است که در همه جوامع و تمام ادوار وجود داشته است. توجه به این پدیده از دهه 70 میلادی آغاز شد و پژوهش‌های متعددی در این حوزه انجام گرفت. بررسی در باب خشونت با مشکلاتی همراه است. در این پژوهش‌ها محقق وارد حوزه خصوصی و صمیمی خانواده می‌شود و در خصوص رفتاری حساس از افراد سؤال می‌کند. وجود خشونت در خانواده از طرف قربانی به علل مختلف پنهان نگاه داشته می‌شود، فراموش می‌شود و یا در بیان آن اغراق می‌شود. نبود آمار در خصوص افراد در معرض خشونت، مشکل دیگری در راه دست‌یابی به نمونه معرف است. مشکل دیگری که در بررسی‌های خشونت مشاهده می‌شود تبیین‌های نظری موجود است. بسیاری از دیدگاه‌های نظری موجود عوامل موثر در بروز خشونت را در سطح ویژگی‌های «فردی مانند» و یا در سطح «خانوادگی مانند» در نظر می‌گیرند. کلیه این عوامل در شناخت صحیح از پدیده تأثیر دارند. نظریه پردازان فمینیست تبیین‌های فردی یا خانوادگی را در باب خشونت، برای توضیح کافی نمی‌دانند. هر چند معتقد هستند این عوامل می‌تواند به مثابه عاملی تشدیدکننده رفتار خشن عمل کند، تأکید آنان بر وجود ساختار نابرابر روابط قدرت میان زنان و مردان در جامعه و نهادهای آن است. توجه آنان متوجه ساختار مردسالارانه‌ای در جامعه است که به مردان اجازه اعمال قدرت بر زنان را می‌دهد. از این دیدگاه خشونت عمل انفرادی یک مرد علیه یک زن نیست که با استفاده از ویژگی‌های فردی تحت بررسی قرار گیرد، بلکه خشونت رفتاری است که از جانب مردان جامعه بر روی زنان جامعه اعمال می‌شود. خشونت یک ابزار نظارتی مهم است که هم بازتاب روابط نابرابر قدرت در جامعه است و هم به حفظ روابط نابرابر قدرت کمک می‌کند. با نگاهی به تحقیقات انجام شده در اکثر کشورها ناهماهنگی میان داده‌های کسب شده مشخص می‌شود. هم‌چنین مشخص می‌شود که در اکثر بررسی‌ها عوامل موثر بر خشونت به صورت متغیرهای فردی و خانوادگی بحث و بررسی شده‌اند. این مقاله با توجه به دیدگاه فمینیستی سعی در مشخص کردن اهمیت ساختار نابرابر قدرتی دارد که در حوزه‌های اقتصاد، قوانین، نیروهای نظارتی جامعه و نهادهای حمایتی جامعه حضور دارد و بر توجه به ساختار جامعه که مردان را تشویق به اعمال خشونت و زنان را وادار به تحمل آن می‌کند تأکید می‌کند. همچنان

خشونت: مفاهیم و مصادیق خشونت چیست؟ خشونت یک مفهوم پیچیده است. خشونت اغلب به عنوان استفاده یا تهدید به زور شناخته می‌شود که می‌تواند منجر به جراحت، آسیب، محرومیت یا حتی مرگ شود. ممکن است فیزیکی، کلامی یا روانی باشد. سازمان صحت جهانی (WHO) خشونت را اینگونه تعریف می‌کند: «استفاده عمدی از نیروی فیزیکی یا قدرت، تهدید شده یا واقعی، علیه خود، شخص دیگر، یا علیه یک گروه یا جامعه، که منجر به آسیب می‌شود یا احتمال زیادی دارد که منجر به آسیب شود. مرگ، آسیب روانی، توسعه نادرست یا محرومیت». 1 این تعریف بر عمد بودن تأکید می‌کند و

این مفهوم را به گونه ای گسترش می دهد که اعمال ناشی از روابط قدرت را شامل شود. سالانه 8 میلیون سلاح سبک تولید می شود. سالانه 2 گلوله برای هر فرد روی کره زمین تولید می شود. از هر 3 نفری که در اثر خشونت مسلحانه کشته می شوند، 2 نفر در کشورهای "در صلح" می میرند. به ازای هر قربانی خشونت مسلحانه 10 نفر مجروح می شوند. برآوردها از www.controlarms.org درک گسترده از خشونت نه تنها شامل خشونت مستقیم «رفتاری»، بلکه خشونت ساختاری است که اغلب ناخودآگاه است. خشونت ساختاری ناشی از ساختارهای ناعادلانه و ناعادلانه اجتماعی و اقتصادی است و خود را به عنوان مثال در انواع فقر و محرومیت نشان می دهد. انواع خشونت را می توان از طرق مختلف دسته بندی کرد. یکی از این دسته بندی ها شامل: خشونت مستقیم، به عنوان مثال خشونت فیزیکی یا رفتاری مانند جنگ، قلدری، خشونت خانگی، طرد یا شکنجه خشونت ساختاری، به عنوان مثال فقر و محرومیت از منابع اولیه و دسترسی به حقوق؛ سیستم های سرکوبگر که مخالفان و همچنین افراد فقیر، ناتوان و به حاشیه رانده شده را به بردگی، ارعاب و سوء استفاده می کنند. خشونت فرهنگی، به عنوان مثال بی ارزش و تخریب هویت ها و شیوه های زندگی خاص انسانی، خشونت جنسیت گرایی، قوم گرایی، نژادپرستی و ایدئولوژی های استعماری، و سایر اشکال طرد اخلاقی که تهاجم، سلطه، نابرابری، را بار می آورد.

تعریف خشونت :

- خشونت حالتی از رفتار است که با استفاده از زور فیزیکی یا غیر فیزیکی یا کلامی فرد خشن خواسته خود را به دیگران تحمیل می کند. خشونت ممکن است در اثر خشم اتفاق افتد. خشونت از نظر لغوی به معنای خشکی، تندی و سختی است. ¹⁴
- هرگونه رفتاری که با هدف وارد نمودن آسیب به یک یا بیش از یک پدیده صورت گیرد رفتار خشونت آمیز نام می گیرد. رفتار خشونت آمیز می تواند در سطح آگاهانه یا ناآگاهانه صورت گیرد.

یادداشت : در دهه دارفور (قریه ای در سودان) و عراق پس از قرن استالین ؛ هتلر و مایبو ؛ این ادعا که خشونت در حال کاهش است ؛ ممکن است جای بین توهم و زشت به نظر برسد. شاید گفتن آن وقیحانه باشد ؛ با اینحال مطالعات اخیر که به دنبال تعیین کمیت یا حدود نزول و جریان تاریخی خشونت هستند دقیقاً به این نتیجه گیری اشاره میکنند .

مدخل :

یک بار دیگر **استیون پینکر** (Steven Pinker) بر اساس سخنرانی خود در کنفرانس آخر طراحی سرگرمی تکنالوژی (technology entertainment design=TED) در **مونتری کالیفرنیا** به رد کردن دکتترین وحشی نجیب یا اصلی که عادی از خوبی ذاتی بشریت است؛ زمانی که انسان از تاثیر مخرب تمدن ها رها شود؛ در قطعه زیر باز میگرد:

این دکتترین «یا این ایده ویا نظر که انسان ها ذاتاً اجتماعی و صلح جو هستند ! ولی توسط نهادهای مدرن فاسد شده اند ؛ ویا که فاسد می شوند مکرراً در دست نوشته های روشنفکران عمومی مانند **جوزی اورتگا وای گاست** (Jose Ortega Y Gasset) « جنگ یک گزینه نیست بلکه یک اختراع یالبتکار است) **استیفن جی گولدو** (Steohen Jay Gouldues) «هوموسپین یک گونه «species» شیطان ویا مخرب نیست» **آشلی مونتاقو** (Ashley Montague) « مطالعات زیست شناختی از اخلاق برادری جها نی حمایت میکند » اومی نویسد : اما اکنون که دانشمندان علوم اجتماعی شروع به شمارش اجساد در دوره های مختلف تاریخی کرده اند ؛ دریا فته اند که نظریه روما ننتیک که جریان ادبی و هنری است ؛ آن را به عقب می اندازد : به دور از اینکه باعث خشونت تر شدن ما میشود

چیزی در مدرنیته و نهادهای فرهنگی آن مارا نجیب تر کرده است.
سخنرانی قابل توجه **پنکر** همراه با مقاله اش نمونه ای دیگری از این است؛ که چگونه ایده ها حاصل از مطالعه تجربی و زیست شناختی انسان ها بر ایده های دانشمندان و سایر رشته های که بر مطالعه کنش های اجتماعی و فرهنگ های انسانی مستقل از آنها تکیه دارند بر پایه بیولوژیک نفوذ میکند؟

تاریخ خشونت :

در پاریس طی قرن شانزدهم یکی از سرگرمی های رایج طبقات حاکم و ثروتمندان گربه سوزی بود قسمیکه گربه ای «پشک» را در یک زنجیر می بستند و آنرا بالای کوره و یا مجمر آتش می اویختند و بعداً به آرامی و آهسته آهسته گربه را فرو می آوردند تا گربه در آن آتش بسوزد و بگفته مورخ **نورمن (Norman Davies)** تماشاگران از جمله پادشاه هان و ملکه ها از سوز ورنج و درد کشیدن و زوزه کردن این حیوان معصوم با ابراز خوشی و خنده کنان خود را سرگرم و از تماشای آن لذت می بردند و بدین سان آن گربه زوزه کنان می سوخت تا آنکه به یک مشت زغال و کاربن یا خاکستر مبدل می شد. آیا امروز اینچنین سادیسمی یا سادستان همچو پادشاه هان و ملکه های پاریس در بیشتر از نقاط جهان غیر قابل تصور است. این تغییر در حساسیت ها تنها نمونه ای از شاید مهم ترین و نادیده گرفته شده ترین گرایش درحما سه بشری باشد - خشونت در طول تاریخ دراز مدت روبه کاهش بوده است و ما امروز احتمالاً در صلح آمیزترین لحظه ای از زمان نوع خود در این سیاره نسبت به مقیاس خشونت از منه قبل قرار داشته و یاکه زندگی میکنیم.

در دهه دارفور و عراق و اندکی پس از قرن استالین؛ **هیتلر و ما** بیو این ادعا که میزان و حدود خشونت در حال کاهش است؛ ممکن است تا جایی بین توهم و زشت به نظر برسد؛ بهر صورت مطالعات یا پژوهشگران اخیر که به دنبال تعیین اندازه و یا کمیت نزول و کاهش و جریان تاریخی خشونت هستند دقیقاً به این نتیجه گیری اشاره میکنند.

برخی از شواهد همیشه زیر و یا در تحت بینی و یا مشاهده ما بوده است؛ تاریخ متعارف و یا تاریخ سنن و رسوم مدت ها است که نشان داده است که از بسیاری جهات ما مهربان تر و هرچه مهربان ترین انسان ها شده ایم؛ ظلم و ستم بعنوان سرگرمی؛ فداکاری انسان به ارتباط خرافات؛ برده داری بعنوان اظهار بیانیه ماموریت دولت؛ نسل کشی بعنوان وسیله ای برای بدست آوردن املاک؛ شکنجه و قطع عضو بدن بعنوان مجازات معمول؛ مجازات و اعدام برای جنایات؛ و اختلافات عقیده؛ ترور بعنوان میکانیزم جا نشینی سیاسی؛ تجاوز جنسی بعنوان غنیمت جنگ؛ قتل عام بعنوان خروجی از ناامیدی؛ قتل بعنوان شکل اصلی حل منازعه؛ همه ویژه گی های غیر قابل قبول زندگی در بیشتر ادوار تاریخ بشریت بودند. اما امروز؛ آنها بویژه در غرب نا در هستند؛ یاکه وجود ندارد. و در جاهای دیگر بسیار کمتر از گذشته رایج هستند. زمانیکه اگر این رخدادهای شنیع رخ میدهند پنهان می شوند و زمانیکه آشکار میشوند بطور گسترده از طرف قاطبه مردم محکوم می شود. زمانی این حقایق بطور گسترده مورد استقبال قرار گرفت؛ که آنها سرچشمه مفاهیمی؛ مانند پیشرفت؛ تمدن و برآمد یا بیرون شدن انسان از گله وحشت و وحشتگری و بربریت شد. با اینحال اخیراً این ایده ها به نظر بد و حتی خطرناک به نظر میرسند که آنهم مردم را در زمان ها و مکان های دیگر اهریمن و یا دشمن باهم می سازند؛ تجویز تسخیر استعمار و دیگر ما جرای جویی های خارجی را میتوان مثال زد. تا جایکه جنایات جوامع خود مان را گاه گاهی پنهان میکنیم. و برای اطمینان خاطر هر تلاشی برای ثبت تغییرات در خشونت باید در عدم قطیعت غوطه ور شود. در بسیاری از نقاط جهان در گذشته های دور درختی در جنگل بودگاهی اگر در جنگل بنا به هر علتی که این درخت سقوط میکرد کسی صدای سقوط آن درخت را در آن جنگل نمی شنوید. و یا حتی برای رویداد های ثبت شده تاریخی آمار و ارقام تا دوره های اخیر نادرست است. روند ها یا جریان های بلند مدت را تنها با هموار کردن زیگزاگ ها و موج های خون ریزی و وحشتناک میتوان تشخیص داد. و انتخاب تمرکز بر اعداد نسبی به جای مطلق این مسله اخلاقی غیر قابل تصور را مطرح میکنند.

که آیا کشته شدن (50) در صد از جمعیت (100) نفری بدتر است یا (1) در صد در جمعیت یک میلیاردی.

با این حال، با وجود این هشدارها، تصویری در حال شکل گیری است. کاهش خشونت یک پدیده فراکتالی است که در مقیاس هزاره ها، قرن ها، دهه ها و سال ها قابل مشاهده است. این قانون در چندین مرتبه خشونت اعمال می شود، از نسل کشی گرفته تا جنگ، شورش، قتل و رفتار با کودکان و حیوانات. و به نظر می رسد که این یک روند در سراسر جهان است، اگرچه یک روند همگن نیست. پیشرو در جوامع غربی، به ویژه انگلستان و هلند بوده است، و به نظر می رسد نقطه عطفی در آغاز عصر عقل در اوایل قرن هفدهم وجود داشته است.

در نمای وسیع ترین زاویه، می توان تفاوت عظیمی را در طول هزاره ها مشاهده کرد که ما را از اجداد ما قبل از دولت جدا می کند. انسان شناسان مخالف چپ که شمارش کمی بدن وحشی نجیب را جشن می گیرند - مانند نسبت اسکلت های ماقبل تاریخ با تبر و نوک پیکان جاسازی شده یا نسبت مردان در یک قبیله جستجوگر معاصر که به دست مردان دیگر می میرند - این حالت پیش از پیش را پیشنهاد می کنند. جوامع بسیار خشن تر از جوامع ما بودند. درست است که حملات و نبردها باعث کشته شدن درصد ناچیزی از افرادی شد که در جنگ های مدرن می میرند. اما در خشونت قبیله ای، درگیری ها بیشتر است، درصد مردانی که در جمعیت می جنگند بیشتر است و میزان مرگ و میر در هر نبرد بیشتر است. به گفته مردم شناسانی مانند **لارنس کیلی، استفن لبلانک، فیلیپ واکر و بروس کناف**، این عوامل با هم ترکیب می شوند تا میزان مرگ و میر در جنگ های قبیله ای را در سراسر جمعیت به همراه داشته باشند که نسبت به زمان مدرن کوتوله است. اگر جنگ های قرن بیستم همان نسبت جمعیتی را که در جنگ های یک جامعه قبیله ای معمولی می میرند کشته می شد، دو میلیارد کشته می شد، نه 100 میلیون.

درستی سیاسی از سوی دیگر طیف ایدئولوژیک نیز تصور بسیاری از مردم از خشونت را در تمدن های اولیه - یعنی تمدن هایی که در کتاب مقدس نشان داده شده است - تحریف کرده است. این منبع فرضی ارزش های اخلاقی شامل بسیاری از جشن های نسل کشی است که در آن **عبرانیان**، با اصرار خدای آخرین ساکنان یک شهر مورد حمله را سلاخی می کنند. کتاب مقدس همچنین سنگسار را به عنوان مجازاتی برای فهرستی طولانی از تخلفات غیرخشونت آمیز، از جمله بت پرستی، کفرگویی، همجنس گرایی، زنا، بی احترامی به والدین و برداشتن چوب در روز سبت، تجویز می کند. **عبرانیان**، البته، قاتل تر از سایر قبایل نبودند. همچنین در تاریخ اولیه هندوها، مسیحیان، مسلمانان و چینی ها، شکنجه و نسل کشی مکرر دیده می شود.

در مقیاس قرن، یافتن مطالعات کمی در مورد مرگ و میر در جنگ های قرون وسطایی و مدرن دشوار است. چندین مورخ پیشنهاد کرده اند که تعداد جنگ های ثبت شده در طول قرن ها تا به امروز افزایش یافته است، اما همانطور که **جیمز پین**، دانشمند علوم سیاسی اشاره کرده است، این ممکن است فقط نشان دهد که "آسوشیتد پرس منبع جامع تری از اطلاعات در مورد نبردهایی در سرتاسر جهان نسبت به راهبان قرن شانزدهم. تاریخ های اجتماعی غرب شواهدی از اعمال وحشیانه بی شماری ارائه می دهد که در پنج قرن اخیر منسوخ شده است، مانند برده داری، قطع عضو، کور کردن، علامت گذاری، پوسته انداختن، شکافتن روده، سوزاندن در آتش، شکستن چرخ و غیره. در همین حال، برای نوع دیگری از خشونت - قتل - داده ها فراوان و قابل توجه است. **مانوئل آیزنر**، جرم شناس، صدها تخمین قتل را از مناطق اروپای غربی جمع آوری کرده است که سوابقی را بین سال های 1200 تا اواسط دهه 1990 حفظ کرده اند. در هر کشوری که او تحلیل کرد، میزان قتل به شدت کاهش یافت - برای مثال، از 24 قتل در هر 100000 انگلیسی در قرن چهاردهم به 0.6 در هر 100000 تا اوایل دهه 1960.

در مقیاس دهه ها، داده های جامع دوباره تصویر شادی تکان دهنده ای را ترسیم می کنند: خشونت جهانی از اواسط قرن بیستم به طور پیوسته کاهش یافته است. بر اساس گزارش امنیت انسانی 2006،

تعداد تلفات جنگی در جنگ های بین ایالتی از بیش از 65000 نفر در سال در دهه 1950 به کمتر از 2000 نفر در سال در این دهه کاهش یافته است. در اروپای غربی و قاره آمریکا، نیمه دوم قرن شاهد کاهش شدید تعداد جنگ ها، کودتاهای نظامی و شورش های قومی مرگبار بود.

بزرگنمایی با توان ده بیشتر کاهش دیگری را نشان می دهد. پس از جنگ سرد، همه بخش های جهان شاهد کاهش شدید درگیری های مبتنی بر دولت بود و آن هایی که رخ می دهند به جای اینکه تا پایان تلخ جنگیده شوند، به احتمال زیاد به توافق نامه های مذاکره ختم می شوند. در همین حال، به گفته **باربارا هارف**، دانشمند علوم سیاسی، بین سال های 1989 تا 2005، تعداد کمپین های کشتار جمعی غیرنظامیان 90 درصد کاهش یافت.

کاهش قتل و ظلم چالش های متعددی را برای توانایی ما در درک جهان ایجاد می کند. برای شروع، چگونه بسیاری از مردم ممکن است در مورد چیزی به این مهمی اشتباه کنند؟ تا حدودی به خاطر یک توهم شناختی است: ما احتمال یک رویداد را از آسانی یادآوری مثال ها تخمین می زنیم. صحنه های قتل عام بیشتر به اتاق نشیمن ما منتقل می شود و در خاطرات ما سوزانده می شود تا فیلم هایی از افرادی که در سنین پیری می میرند. تا حدودی، این یک فرهنگ فکری است که از اعتراف به این که می تواند چیز خوبی در مورد نهادهای تمدن و جامعه غربی وجود داشته باشد، بیزار است. تا حدودی، این ساختار انگیزشی بازارهای فعالیت و عقیده است: هیچ کس هرگز با اعلام اینکه اوضاع بهتر می شود، دنبال کنندگان و کمک های مالی جذب نکرد. و بخشی از توضیح در خود پدیده نهفته است. کاهش رفتار خشونت آمیز با کاهش نگرش هایی که خشونت را تحمل می کنند یا تجلیل می کنند، همراه شده است، و اغلب این نگرش ها پیشرو هستند. به همان اندازه که تاسف آور هستند، سوء استفاده ها در ابوغریب و تزریق های کشنده چند قاتلی در تگزاس با معیارهای قساوت در تاریخ بشر ملایم است. اما، از نقطه نظر معاصر، ما آنها را نشانه هایی از میزان پایین رفتن رفتارمان می بینیم، نه اینکه استانداردهای ما چقدر بالا رفته است.

چالش اصلی دیگر کاهش خشونت این است که چگونه آن را توضیح دهیم. نیرویی که در بسیاری از دوره ها، قاره ها و مقیاس های سازمان اجتماعی به یک جهت فشار می آورد، ابزار استاندارد تبیین علی ما را به سخره می گیرد. مژنونین معمولی - اسلحه، مواد مخدر، مطبوعات، فرهنگ آمریکایی - تقریباً در این کار نیستند. همچنین نمی توان آن را با تکامل به معنای زیست شناس توضیح داد: حتی اگر حلیم ها می توانستند زمین را به ارث ببرند، انتخاب طبیعی نمی توانست به سرعت به سرعت ژن ها را برای فروتنی مورد حمایت قرار دهد. در هر صورت، ماهیت انسان آنقدر تغییر نکرده که ذائقه خشونت را از دست داده باشد. روانشناسان اجتماعی دریافته اند که حداقل 80 درصد از مردم در مورد کشتن کسی که دوست ندارند خیال پردازی کرده اند. اگر بخواهیم بر اساس محبوبیت اسرار قتل، درام های شکسپیر، فیلم های مل گیبسون، بازی های ویدیویی و هاکی قضاوت کنیم، انسان های مدرن هنوز از تماشای خشونت لذت می برند.

آنچه تغییر کرده است، البته، تمایل مردم به عمل به این خیالات است. نوربرت الیاس، جامعه شناس، پیشنهاد کرد که مدرنیته اروپایی «فرآیند تمدنی» را که با افزایش خودکنترلی، برنامه ریزی بلندمدت و حساسیت نسبت به افکار و احساسات دیگران مشخص می شود، تسریع می بخشد. اینها دقیقاً همان کارکردهایی است که عصب شناسان شناختی امروزی به قشر جلوی مغز نسبت می دهند. اما این فقط این سوال را ایجاد می کند که چرا انسان ها به طور فزاینده ای آن بخش از مغز خود را تمرین داده اند. هیچ کس نمی داند چرا رفتار ما تحت کنترل فرشتگان بهتر طبیعت ما قرار گرفته است، اما چهار پیشنهاد قابل قبول وجود دارد.

اولین مورد این است که **هابز** درست متوجه شده است. زندگی در یک وضعیت طبیعی بد، بی رحمانه و کوتاه است، نه به دلیل تشنگی اولیه برای خون، بلکه به دلیل منطق اجتناب ناپذیر هرج و مرج. هر موجودی با منافع شخصی اندکی ممکن است وسوسه شود که به همسایگان خود حمله کند تا منابع آنها را بدزدد. ترس ناشی از حمله، همسایه ها را وسوسه می کند که ابتدا در دفاع از خود

پیشگیرانه ضربه بزنند، که به نوبه خود گروه اول را وسوسه می‌کند که به طور پیشگیرانه به آنها حمله کنند و غیره. این خطر را می‌توان با یک سیاست بازدارندگی خنثی کرد - اول ضربه نزنید، در صورت ضربه زدن تلافی کنید - اما برای تضمین اعتبار آن، احزاب باید انتقام همه توهین‌ها را بگیرند و همه حساب‌ها را حل و فصل کنند که منجر به چرخه‌های انتقام خونین شود. دولتی با انحصار خشونت می‌تواند از این فجایع جلوگیری کرد، زیرا می‌تواند مجازات‌های بی‌علاقه‌ای را تحمیل کند که انگیزه‌های پرخاشگری را از بین می‌برد، در نتیجه نگرانی‌های مربوط به حمله پیشگیرانه را از بین می‌برد و نیاز به حفظ تمایل به انتقام جویی را از بین می‌برد. در واقع، **آیزنر و الیاس** کاهش قتل در اروپا را به انتقال از جوامع جنگجوی شوالیه به دولت‌های متمرکز مدرنیته اولیه نسبت می‌دهند. و امروز، خشونت در مناطق هرج و مرج، مانند مناطق مرزی، دولت‌های شکست خورده، امپراتوری‌های فروپاشیده، و سرزمین‌هایی که توسط مافیای باندها، و سایر دلایان کالای قاچاق مورد رقابت قرار می‌گیرند، ادامه دارد.

پین احتمال دیگری را پیشنهاد می‌کند: این که متغیر مهم در افراط در خشونت، یک حس فراگیر است که زندگی ارزان است. وقتی درد و مرگ زودهنگام از ویژگی‌های روزمره زندگی خود فرد است، نسبت به تحمیل آن‌ها به دیگران احساس ناراحتی کمتری می‌کند. همانطور که فناوری و کارایی اقتصادی باعث طولانی شدن و بهبود زندگی ما می‌شود، ما به طور کلی برای زندگی ارزش بیشتری قائل هستیم.

نظریه سوم که توسط **رابرت رایت** حمایت می‌شود، منطق بازی‌های با جمع غیر صفر را به کار می‌گیرد: سناریوهایی که در آن دو عامل می‌توانند در صورت همکاری هر کدام به پیش بروند، مانند تجارت کالا، تقسیم کار، یا تقسیم سود صلح که حاصل می‌شود. از زمین گذاشتن اسلحه از آنجایی که مردم به دانشی دست می‌یابند که می‌توانند ارزان‌تر با دیگران به اشتراک بگذارند و فناوری‌هایی را توسعه دهند که به آنها امکان می‌دهد کالاها و ایده‌های خود را با هزینه کمتر در مناطق بزرگتر گسترش دهند، انگیزه آنها برای همکاری به طور پیوسته افزایش می‌یابد، زیرا افراد دیگر زنده از مرده ارزشمندتر می‌شوند.

سپس سناریویی است که توسط فیلسوف **پیتیر سینگر** ترسیم شده است. او پیشنهاد می‌کند که تکامل، هسته کوچکی از همدلی را به مردم به ارث می‌برد، که به طور پیش‌فرض آن‌ها را فقط در یک دایره باریک از دوستان و روابط اعمال می‌کنند. در طول هزاره‌ها، دایره‌های اخلاقی مردم گسترش یافته و سیاست‌های بزرگتر و بزرگتری را در بر می‌گیرد: قبیله، قبیله، ملت، هر دو جنس، نژادهای دیگر، و حتی حیوانات. این دایره ممکن است با گسترش شبکه‌های تعامل متقابل، آلا رایت، به بیرون رانده شده باشد، اما می‌تواند با منطق غیرقابل انکار قانون طلایی نیز متورم شود: هر چه انسان بیشتر بداند و به سایر موجودات زنده فکر کند، امتیاز دادن به خود دشوارتر می‌شود. منافع خود بر منافع آنها پله برقی همدلی نیز ممکن است توسط جهان وطنی تقویت شود، که در آن روزنامه نگاری، خاطرات، و داستان‌های واقع‌گرایانه زندگی درونی افراد دیگر، و ماهیت احتمالی ایستگاه خود را ملموس‌تر می‌کند - این احساس که "من برای بخت و اقبال هستم".

علل آن هر چه که باشد، کاهش خشونت پیامدهای عمیقی دارد. این مجوزی برای رضایت نیست: ما از آرامشی که امروز می‌یابیم لذت می‌بریم، زیرا مردم در نسل‌های گذشته از خشونت در زمان خود وحشت داشتند و برای پایان دادن به آن تلاش می‌کردند، بنابراین ما باید برای پایان دادن به خشونت وحشتناک در زمان خود تلاش کنیم. همچنین لزوماً زمینه‌ای برای خوش بینی نسبت به آینده نزدیک نیست، زیرا جهان پیش از این هرگز رهبران ملی نداشته است که حساسیت‌های پیشامدرن را با سلاح‌های مدرن ترکیب کنند.

اما این پدیده ما را مجبور می‌کند تا در درک خود از خشونت تجدید نظر کنیم. غیرانسانی بودن انسان نسبت به انسان از دیرباز موضوعی برای اخلاقی سازی بوده است. با آگاهی از این که چیزی آن را به شدت پایین آورده است، می‌توانیم آن را به عنوان یک موضوع علت و معلولی نیز در نظر بگیریم. به جای اینکه بپرسید "چرا جنگ است؟" ممکن است بپرسیم "چرا صلح وجود دارد؟" از

احتمال اینکه دولت‌ها مرتکب نسل‌کشی شوند تا نحوه برخورد مردم با گریه‌ها، ما باید کاری را درست انجام داده باشیم. و خوب است بدانیم دقیقاً چیست.

تاریخ خشونت در اسلام:

ما در تحت این عنوان مطالب ذیل را یکی بعد از دیگری به بحث می‌گیریم:

1- خشونت در اسلام:

حملات ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده آمریکا و همچنین فعالیت‌های دیگر مرتبط با **تروریسم اسلامی** در قرن ۲۱م باعث شده‌است که بسیاری از افراد به دین اسلام اتهام خشونت بزنند^{۱۱}. از سوی دیگر، آموزه‌های **قرآن** در مورد جنگ و صلح بحث‌های زیادی را به راه انداخته است. منتقدین می‌گویند قرآن در آیه‌های مختلفی به مسلمانان اجازه داده‌است تا با ناباوران به این دین در زمان زندگی **محمد** و بعد از آن در جنگ باشند و آن‌ها را نابود کنند^{۱۲}. از سوی دیگر آیاتی هم وجود دارد که مسلمانان را تنها با جنگ با مشرکینی دعوت می‌کند که به آن‌ها حمله کرده‌اند^{۱۳}. محققین مدافع اسلام اعتقاد دارند که آیه‌هایی دعوت به جنگ خارج از زمینه ترجمه شده‌اند و اگر آیه‌ها را در متن ترجمه شوند، مشاهده می‌شود که قرآن با خشونت مخالف است^{۱۴}. و جنگ را تنها در حالت دفاع از خود مجاز می‌داند^{۱۵}.

دیوید مارگلیوث، شرق‌شناس و استاد دانشگاه، **غزوه خیبر** را نقطه‌ای می‌داند که اسلام از آنجا به بعد به خطری برای همه دنیا بدل شده‌است^{۱۶}. به گفته **مارگلیوث** حملات اولیه مسلمانان به ساکنین مکه و یهودی‌های مدینه (مانند **غزوه بنی‌قریظه**) می‌تواند به دلیل رفتارهای ناشایست و ظلم‌هایی که آن‌ها به مسلمانان کردند صورت گرفته باشد^{۱۷}. اما او اعتقاد دارد که یهودی‌های خیبر هیچ ضرری به **محمد** و یارانش نرسانده بودند و **غزوه خیبر** را تنها با هدف **غارت** می‌توان توجیه کرد. به گفته او **محمد** در توجیه این حمله گفته‌است «مردم خیبر مسلمان نیستند»^{۱۸}. **لبه گفته مارگلیوث** این بهانه زمینه ساز حملات بی‌حد مسلمانان شد^{۱۹}.

در طرف دیگر، دین پژوهان اسلامی باور دارند با توجه به منابع اسلامی پس از آنکه پیامبر اسلام یهودیان بنی‌نضیر را به سبب خیانت از مدینه بیرون راند، برخی از سران آن‌ها روانه خیبر شدند؛ و بدین‌گونه خیبر کانون خطر و توطئه ضد امت نوپای اسلامی شد^{۲۰}. به اعتقاد **ویلیام مونتگومری وات** یهودیان خیبر، که سران بنی‌نضیر را در میان خود داشتند، به دنبال انتقام جویی از **محمد**، اموال خود را برای برانگیختن اعراب همسایه از جمله قبیله نیرومند غطفان هزینه می‌کردند تا آن‌ها را ضد مسلمانان با خود متحد سازند. این سبب کافی بود تا پیامبر به فاصله کمی از صلح حدیبیه به خیبر حمله کند^{۲۱}.

جهاد (به‌عنوان یک واژه اسلامی) یکی از وظایف شرعی مسلمانان است. کلمه «جهاد» لغتی عربی و به معنی کوشش و مبارزه است. این واژه، ۴۱ بار در **قرآن** به چشم می‌خورد و اکثراً در عبارت رایج جهاد فی سبیل **الله** (به معنی جهاد در راه الله) به‌کار می‌رود^{۲۲}. جهاد یک وظیفه دینی بسیار مهم در اسلام است. عده‌ای از پژوهشگران **سنی** از جهاد به‌عنوان **رکن ششم اسلام** یاد می‌کنند. هرچند چنین مسئله‌ای به‌صورت رسمی وجود ندارد^{۲۳}. **لر شیعه‌های دوازده‌امامی** جهاد به‌عنوان یکی از ۱۰ فروع دین شناخته می‌شود. قرآن بارها مسلمانان را به جهاد یا جنگ علیه کافران و ناباوران و در بعضی موارد علیه **مسیحیان** و **یهودیان** که در صد اقدام علیه مسلمانان باشند،^{۲۴} فرامی‌خواند^{۲۵}. **برنارد لوئیس**، پژوهشگر تاریخ خاورمیانه، ادعا می‌کند که اکثریت قاطع متخصصین **علوم الهی**، **حقوق‌دان‌ها** و سنت‌گراها (به‌ویژه در احادیث) در گذشته ضرورت جهاد را تنها در عملیات نظامی

برداشت کرده‌اند.^{۱۲۶} او همچنین ادعا می‌کند در بیشتر تاریخ ثبت‌شده اسلام، چه در زمان زندگی **محمد** و چه پس از آن واژه جهاد در معنای نظامی به‌کار رفته‌است.^{۱۲۷} لجه گفته **اندرو بوستوم** نیز تعدادی از جهادها **مسیحیان**، **هندوها** و **یهودیان** را هدف قرار داده‌اند.^{۱۲۸}

دنيس پزگر، نویسنده و مقاله‌نویس **آمریکایی**، در پاسخ به جنبشی که با شعار «اسلام دین صلح است» فعالیت می‌کند، نوشت.^{۱۲۹}

اسلام هیچگاه دین صلح نبوده‌است. این دین به‌عنوان یک دین جنگی آغاز و در طول تاریخش به همین صورت باقی مانده. هرگاه ممکن بوده علیه نامسلمانان جنگیده‌است؛ از مشرکان شمال آفریقا تا هندوهای مقیم هندوستان، بین ۶۰ تا ۸۰ میلیون نفر در دوره هزارساله حکومت مسلمانان توسط آنان کشته شدند.

قرآن در آیه **قرآن انفال ۱۲** می‌گوید «ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید!» **قرآن انفال ۱۱۲** این عبارت که به تهدید ناباوران می‌پردازد، بارها در عملیات‌های ترور جهادی به‌عنوان انگیزه مطرح شده‌است.^{۱۳۱} در مقابل، محققین اسلامی این آیه را یکی دیگر از نمونه آیه‌های دعوت به جنگ می‌دانند که خارج از زمینه ترجمه شده‌است. چون در آیه بعدی این سوره، این مجازات مخصوص کسانی دانسته شده که با پیاپی مخالفت و دشمنی می‌کنند یا حتی به جنگ با او برخاسته‌اند.^{۱۳۲}

کارن آرمسترانگ در بررسی آنچه تاریخ طولانی خصومت نسبت به اسلام می‌نامد، اظهار می‌دارد آموزه‌های **محمد** بر صلح و مدارا استوار است و جهاد مقدسی که قرآن به‌عنوان وظیفه هر مسلمان به آن اشاره می‌کند، جنگ برای برپایی یک اجتماع شایسته مبتنی بر عدالت است.^{۱۳۳} **آرمسترانگ** در کتابی که درباره زندگی پیامبر اسلام نوشته، اسلام را از ریشه سلام به معنای صلح می‌داند و معتقد است که **محمد** در عین اینکه مرد جهاد بود، یک صلح‌طلب واقعی بوده و به‌عنوان نمونه به صلح مکه اشاره می‌کند.

محمد بن عبدالله جان، اعتقاد و پیروی نزدیک‌ترین یاران خود را در جریان صلح با مکه به‌گرو گذاشت تا این اتحاد بدون خونریزی به انجام رسد؛ چنان‌که همین معنا را از سوره فتح به‌خوبی می‌توان دریافت.

بریدن سر

سر بریدن یکی از روش‌های **اعدام در احکام اسلامی** است.^{۱۳۴} با اینکه استفاده از این روش برای اعدام در گذشته بسیار گسترده بوده‌است، در اواخر قرن بیستم، در بیشتر کشورهای اسلامی کنار گذاشته شده‌است. در حال حاضر این مجازات تنها در کشور **عربستان سعودی** مورد استفاده قرار می‌گیرد. در **ایران**، **قطر** و **یمن** نیز سر بریدن قانونی است اما دیگر از آن استفاده نمی‌شود.^{۱۳۵} گزارش سازمان **عفو بین‌الملل** این مجازات در ایران برای آخرین بار در سال ۲۰۰۱ میلادی صورت گرفته‌است.^{۱۳۶}

بریدن یک دست و یک پا

بر پایه آیه ۳۳ سوره مائده قرآن، یک دست و یک پای محارب (قیام‌کنند بر ضد حکومت اسلامی) را باید قطع کرد.^{۱۳۸}

بریدن انگشتان دست

بر طبق آیه ۳۸ سوره مائده قرآن، دست دزد را باید برید^{۱۳۹}

نگرش‌ها به اسلام

ساتون و **ورتیگانس** دیدگاه‌های غرب از اسلام را بر اساس کلیشه دین ذاتاً خشن و با مشخصه 'دین شمشیر توصیف میکنند از این نظر، دیدگاه غربی نسبت به اسلام دینی «تحت سلطه مناقشات، پرخاشگری، بنیادگرایی و تروریسم در مقیاس جهانی است»^{۱۴۰}. «^{۱۴۱} برای مثال مواردی چون **حملات ۱۱ سپتامبر** به این دیدگاه در نظر غیرمسلمانان دامن می‌زند که اسلام با خشونت در رابطه است^{۱۴۱}. **طریق آمارگیری** از گروهی مسیحیان **بایبلیست جنوبی**، از هر سه کشیش پروتستان دو تا اسلام را دینی «خطرناک» می‌دانند^{۱۴۲}.

منابع اسلامی

قرآن

آموزه‌های قرآن درباره مسائل **جنگ و صلح** به موضوع بحث داغی در سال‌های اخیر تبدیل شده‌اند. در یک سو، برخی منتقدان معتقدند برخی آیه‌های قرآن اجازه **حمله نظامی** علیه **ناباوران** هم در زمان زندگی محمد و هم بعد از آن را می‌دهد^{۱۴۳}. قرآن می‌گوید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که به شما نزدیک‌ترند پیکار کنید» (توبه 123)^{۱۴۴} از سوی دیگر، برخی محققان دیگر استدلال می‌کنند که این آیات قرآن نباید خارج از متن و زمینه آن تفسیر شوند^{۱۴۵}. **از نظر این عده، آیات قرآن خشونت را ممنوع اعلام کرده، ۱۴۶ و فقط در دفاع از خود اجازه جنگ می‌دهند^{۱۴۷}.**

جهاد

مقاله اصلی: جهاد

به دیدگاه مسلمانان جهاد اسلامی دارای اهداف مقدسی مانند براندازی شرک و کفر، مبارزه با تباهی‌ران و گمراهان، پاسداری از نظام اسلامی و دفاع از مرزها است و از نگرایشان این اهداف موجب برتری این نوع جنگ نسبت به دیگر جنگ‌ها می‌شود.

بر خلاف فقهای سیاسی یا جهادگرا همچون **روح‌الله خمینی**، **علی خامنه‌ای** و اصولاً اندیشه فقهی **حکومت ایران** و فقهای مایل به اسلام‌گرایی انقلابی، فقهای سنتی و غیر ایدئولوژیک **جهاد ابتدایی** را تنها در زمان پیامبر یا **امام معصوم** ممکن می‌دانند و انجام آن را بدون اجازه معصوم خطا می‌دانند. برخی اندیشمندان اسلامی مثل **سیدمصطفی محقق داماد** جهاد را در اسلام حتی در زمان امام معصوم تنها محدود به **جهاد دفاعی** می‌دانند^{۱۴۸}.

محقق خوبی با اینکه مسئله ولایت فقیه را از نظر علمی قبول ندارند، اما یک فتوای منحصری دارند که می‌فرمایند: جهاد ابتدایی نه تنها در اسلام مشروع و واجب است و نیازی به اذن معصوم ندارد، حتی بالاتر، نیازی به اذن فقیه نیز ندارد، یعنی اگر در یک زمانی، عموم مؤمنین دیدند، شرایط جهاد ابتدایی هست، باید انجام بدهند^{۱۴۹}.

خشونت خانگی

مقاله اصلی: اسلام و خشونت خانگی

با ظهور اسلام تنبیه بدنی زنان ممنوع اعلام شد، به طوری که پیامبر اسلام، به مردی که بر صورت همسر خود سیلی زند و عده «هفتاد مرتبه سیلی خوردن در جهنم» را می‌دهد.^{۱۵۰}

با این حال رابطه بین اسلام و **خشونت خانگی** مورد مناقشه است. این ایده‌ها به‌طور مبهم اشاره به آیه ۳۴ **سوره نساء** می‌کنند که درباره اشکال «ضرب» در شرایط خاص بحث می‌کند. این آیه می‌گوید که اگر زن **ناشزه** از آیات پیروی نکرد ابتدا او را نصیحت کنید اگر گوش نداد از او در تخت دوری کنید اگر باز هم گوش نداد او را مورد ضرب قرار دهید. برخی محققان بر این باورند که «ضرب» در مرحله آخر است و در آن اکراه وجود دارد. از نظر آن‌ها این زدن به آرامی است، طوری که موجب درد یا آسیب‌دیدگی نشود.^{۵۲} **عده‌ای معتقد به نسخ شدن ظاهر آیه هستند؛ که در جهت حذف مرحله‌ای آداب و رسوم جاهلی بوده است.**^{۵۳} لار تفاسیر سنتی، شروطی مانند استفاده از شاخه گندم یا مسواک ذکر شده است.^{۵۴} لار هر حال، کتک زدن زن یا مرد حتی اگر صرفاً منجر به سرخی شود، در اسلام **دیه** دارد.^{۵۷}

نمونه‌های امروزی خشونت اسلامی

مقاله‌های اصلی: **نقد اسلام و تروریسم اسلامی**

- بر اساس پژوهشگر اسلامی، خالد محمد، روشنفکران مسلمان در سراسر جهان به خاطر انتقاد از جنبه‌هایی از اسلام سنتی و مدرن مجازات می‌شوند؛ برای مثال **محمد سید الاشاوی** در مصر برای حفاظت از خود در **حصر خانگی** است؛ یا **عبدالکریم سروش** در ایران برای ابراز پرس و جو مورد ضرب و شتم قرار گرفت. **محمود طه** و **محمود محمد طه**، در سوئدان کشته شده‌است، و موارد دیگر^{۱۵۹}
- **سید هاشم آفاجری، استاد دانشگاه ایرانی**، به دلیل سخنرانی که در آن از برخی اعمال اسلامی در ایران انتقاد کرده و آن‌ها را در تناقض با نگره‌های اسلام اصلی دانسته بود، به مرگ محکوم شد. به ویژه به دلیل گفتن اینکه مسلمانان «میمون» نیستند و نباید کورکورانه پیرو روحانیون باشند. این محکومیت بعداً به سه سال زندان کاهش یافت، و او در سال ۲۰۰۴،^{۱۶۱} دو سال بعد از محکومیت آزاد شد
- **فعال حقوق زنان ایرانی، مینا احدی** (رئیس **شورای مرکزی مسلمانان سابق**)، در کشورش در سال ۱۹۸۱ محکوم به اعدام شده بود.^{۱۶۳}
- برخی **فتواها** خواستار اعدام رمان‌نویس **سلمان رشدی** و فعال اجتماعی **تسلیمه نسرین** به دلیل نظرات تحقیرآمیز در رابطه با اسلام شده‌اند.^{۱۶۴}
- **تئودور ون گوگ** فیلم‌ساز هلندی در ۲ نوامبر ۲۰۰۴ به دلیل ساخت فیلمی ۱۰ دقیقه‌ای دربارهٔ بدرفتاری با **زنان در اسلام** به نام **تسلیم (Submission)** توسط **محمد بویری** به قتل رسید. نامه‌ای تهدیدآمیز به نویسنده این فیلم، **آیان حرسی علی** با چاقو به بدن تئودور ون گوگ سنجاق شده بود. آیان حرسی علی، بلافاصله بعد از این ترور به مخفی‌گاه منتقل شد و هم‌اکنون توسط بادیگارد‌ها حفاظت می‌شود.^{۱۶۵}
- در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۵، **جنجال کاریکاتورهای محمد در یولاندز پستن** اتفاق افتاد، که بسیاری خشونت‌هایی در پی این ماجرا روی^{۱۶۶} از آن‌ها کاریکاتور **محمد پیامبر اسلام** را کشیده بودند داد
- در ۴ اوت ۲۰۰۷، **احسان جامی** در شهر خود، ووربرگ در **هلند** مورد حمله سه مرد قرار گرفت. بسیاری علت این حمله را فعالیت او در **کمیته مرکزی مسلمانان سابق** می‌دانند.^{۱۶۷}
- شاید یکی از مشهورترین فراخوانی‌ها برای **جهاد** در **دوران مدرن** در ۲۱ ژانویه ۱۹۷۹ رخ داد **سید روح‌الله خمینی** جهاد «مقدس» علیه **آمریکا** را اعلام کرد.^{۱۶۸} **لده‌ها هزار نفر تحت نام اسلام رادیکال اعدام شدند.**^{۱۶۹} **سید روح‌الله خمینی جنگ ایران و عراق** را «دفاع مقدس» نامید.^{۷۰} لار پی فراخوانی خمینی به جهاد، هزاران نوجوان ایرانی برای مأموریت‌های شهادت‌طلبانه داوطلب شدند.^{۱۷۰} **لجنش بسیج**، قربانیان

کودک و بزرگسال را تحت عنوان سرباز مقدس برای دفاع از ایران ^{۷۷} روانه جنگ کرد، ^{۷۸} و این امر توسط روحانیان حکومت ایران اسلامی تقدیس می‌شد ^{۷۹}.

تاریخچه خشونت در افغانستان

سه شنبه ۲۰ حمل ۱۳۹۸ توسط - محمد جواد برهان

خشونت یکی از مسائل بسیار قدیمی و همزاد بشر است که مطابق گزارش قرآن کریم اولین خشونت فیزیکی در قالب یک قتل از درگیری هابیل و قابیل از فرزندان آدم شروع گردید. خشونت در افغانستان هم دارای سابقه طولانی است و هم ابعاد مختلف و متفاوت دارد.

کشوری که امروز افغانستان نامیده می‌شود، در سال 751 میلادی همراه با درگیری و خشونت بدست مسلمانان افتاد. در طول قرن هفتم، ارتش‌های عرب راه خود را به منطقه افغانستان از راه خراسان با مذهبی جدید، "اسلام"، شروع کردند. در این مرحله از زمان منطقه‌ای که در حال حاضر افغانستان است، دارای جمعیتی چندمذهبی متشکل از بودایی، زرتشتی، هندویسم، یهودی و دیگر مذاهب بود.

از لحاظ سیاسی و اجتماعی افغانستان بعد از اسلام نیز همواره کانون دگرگونی و بروز خشونت و جنگ‌های داخلی و غیر داخلی به حساب می‌آمده است. افغانستان در اوایل قرن هفتم هجری، با حمله چنگیزخان مغول مورد تهاجم قرار گرفت و بصورت گسترده ویران شد. جانشینان مغول‌ها با نام ایلخانان در حدود 200 سال بر افغانستان حکومت راندند.

در اواسط قرن هشتم هجری شمسی تیمور لنگ با حمله به متصرفات مغولها، امپراتوری آنها را در هم ریخت که این کار همراه با خشونت بود. سلسله تیموریان تا اواخر قرن نهم هجری دوام یافت و از آن تاریخ تا اوایل قرن دوازدهم هجری وضع آشفته‌ای همراه با خشونت داشت.

در اوایل قرن دوازدهم هجری محمود افغان قیام کرد که قیام وی نیز همراه با خشونت بود و با تصرف قسمتهای وسیعی از ایران و افغانستان حکومتی تاسیس کرد که همواره در حال جنگ با صفویان بود.

بعد از محمود افغان، اشرف افغان حکومت را با جنگ و خشونت به دست گرفت، و بعد نادرشاه ایرانی در طی یک درگیری و جنگ شدید اشرف افغانی را کشته و متصرفاتش را تسخیر کردند.

تقریباً حدود یک قرن بعد، انگلیس راه نفوذ خود را به این کشور باز کرده و در سیاست آن شروع به مداخله نمود. در قرن نوزدهم، افغانستان به سوی سیاست‌های اروپایی کشیده شد. به طوری که بریتانیا و روسیه به ترتیب هندوستان و آسیای مرکزی را متصرف شدند و این منطقه به صورت یک مرز حایل بین این دو امپراتوری و محل وقوع سیاست‌بازها و گاهی جنگ‌های شدید گردید.

انگلیس در سال 1839 قسمت‌هایی از افغانستان را به اشغال نظامی خود در آورد که این امر منجر به اولین جنگ افغانستان و انگلیس (1839-1842) گردید، که در این جنگ سرانجام نیروهای اشغالی تقریباً همه‌اش قتل‌عام گردیدند. در زمان شیرعلی خان جنگ دوم افغانستان و انگلیس (1878-1880) رخ داد که باز هم همراه با خشونت بود.

افغانستان با جغرافیایی فعلی از زمان عبدالرحمن شکل گرفت، که امیر عبدالرحمان، تمام‌توان خود را به کار گرفت تا به بهانه گسترش قدرت مرکزی هزاران شهروند خود را نابود کرده و دست به نسل‌کشی زد و با قتل و کشتار وسیع مردم خشونت، کینه و انتقام را به مردم یاد داد. غصب سرزمین، آواره ساختن و وادار به ترک وطن و ساختن کله‌منارها بخش از خشونت بود که صفحات تاریخ پر است از جنایت و خشونت در این دوره.

در سال 1979 که اتحاد جماهیر شوروی سابق نیروهای نظامی خود را برای نجات و حمایت رژیم کمونیستی ضد مردمی به سراسر مرزها روانه کرد، افغانستان در دام یک جنگ خشن طولانی افتاد. بعد از شکست شوروی، مجاهدین کابل را تصرف و جنگ افغانستان را به مرحله جدیدی کشاندند.

اختلاف بین گروه های مسلح و بروز جنگ شدید، باعث تخریب کلی شهر کابل گردید و افغانستان را در شرف از هم پاشیدگی قرار داد.

نیروهای طالبان سه سال بعد وارد کشور شدند آنها چنان قتل و کشتار به راه انداختند که سراسر کشور را رعب و وحشت فراگرفته بود و افغانستان تبدیل به کشور ارواح گردیده بود. سنگسار کردن، اعدام، قتل و کشتار به اندک بهانه ی صورت می گرفت.

خشونت که تا کنون بدان اشاره شد خشونت فیزیکی و در سطح کلان بود، در حالیکه خشونت در افغانستان منحصر به این نوع نبوده و خشونت روانی، خانوادگی، جنسیتی، خشونت علیه کودکان و... از جمله انواع دیگری است که در افغانستان شناخته شده و رایج است.

بهر ترتیب با توجه گذرا به پیشینه خشونت در افغانستان متوجه می شویم که خشونت در جامعه ی ما تاریخ بسیار طولانی دارد و همین امر باعث شده است تا خشونت در میان مردم ما نهادینه گردد.

هرچند خشونت یک پدیده جدید یا مخصوص افغانستان نیست زیرا اکثر صاحب نظران و جامعه شناسان از گذشته دور، در مطالعات اجتماعی خود از مساله خشونت دور نبوده و در محورهای مطالعاتی خود آن را مدنظر داشته اند، به ویژه از هنگامی که عده ای از جامعه شناسان زمینه و بستر مطالعاتی خود را به طرف جنگ معطوف داشته اند، اهمیت مسأله دوچندان گردیده است و امروز جای پای آن را در تعاریف و بررسی های اجتماعی اکثر جامعه شناسان و اندیشمندان دیگر می توان جستجو کرد.

خشونت یکی از مسائل بسیار قدیمی و همزاد بشر است که مطابق گزارش قرآن کریم اولین خشونت فیزیکی در قالب یک قتل از درگیری هابیل و قابیل از فرزندان آدم شروع گردید. خشونت در افغانستان هم دارای سابقه طولانی است و هم ابعاد مختلف و متفاوت دارد.

کشوری که امروز افغانستان نامیده می شود، در سال 751 میلادی همراه با درگیری و خشونت بدست مسلمانان افتاد. در طول قرن هفتم، ارتش های عرب راه خود را به منطقه افغانستان از راه خراسان با مذهبی جدید، "اسلام"، شروع کردند. در این مرحله از زمان منطقه ای که در حال حاضر افغانستان است، دارای جمعیتی چندمذهبی متشکل از بودایی، زرتشتی، هندوئیسم، یهودی و دیگر مذاهب بود.

از لحاظ سیاسی و اجتماعی افغانستان بعد از اسلام نیز همواره کانون دگرگونی و بروز خشونت و جنگ های داخلی و غیر داخلی به حساب می آمده است. افغانستان در اوایل قرن هفتم هجری، با حمله چنگیزخان مغول مورد تهاجم قرار گرفت و بصورت گسترده ویران شد. جانشینان مغول ها با نام ایلیخانیان در حدود 200 سال بر افغانستان حکومت راندند.

در اواسط قرن هشتم هجری شمسی تیمور لنگ با حمله به متصرفات مغولها، امپراتوری آنها را در هم ریخت که این کار همراه با خشونت بود. سلسله تیموریان تا اواخر قرن نهم هجری دوام یافت و از آن تاریخ تا اوایل قرن دوازدهم هجری وضع آشفتگی همراه با خشونت داشت.

در اوایل قرن دوازدهم هجری محمود افغان قیام کرد که قیام وی نیز همراه با خشونت بود و با تصرف قسمتهای وسیعی از ایران و افغانستان حکومتی تا سیس کرد که همواره در حال جنگ با صفویان بود.

بعد از محمود افغان، اشرف افغان حکومت را با جنگ و خشونت به دست گرفت، و بعد نادرشاه ایرانی در طی یک درگیری و جنگ شدید اشرف افغانی را کشته و متصرفاتش را تسخیر کردند.

تقریباً حدود یک قرن بعد، انگلیس راه نفوذ خود را به این کشور باز کرده و در سیاست آن شروع به مداخله نمود. در قرن نوزدهم، افغانستان به سوی سیاست های اروپایی کشیده شد. به طوری که بریتانیا و روسیه به ترتیب هندوستان و آسیای مرکزی را متصرف شدند و این منطقه به صورت یک مرز حایل بین این دو امپراتوری و محل وقوع سیاست بازرگانی ها و گاهی جنگ های شدید گردید.

انگلیس در سال 1839 قسمت هایی از افغانستان را به اشغال نظامی خود در آورد که این امر منجر به اولین جنگ افغانستان و انگلیس (1839-1842) گردید، که در این جنگ سرانجام نیروهای اشغالی تقریباً همه اش قتل عام گردیدند. در زمان شیرعلی خان جنگ دوم افغانستان و انگلیس (1878-1880) رخ داد که باز هم همراه با خشونت بود.

افغانستان با جغرافیایی فعلی از زمان عبدالرحمن شکل گرفت، که امیر عبدالرحمان، تمام توان خود را به کار گرفت تا به بهانه گسترش قدرت مرکزی هزاران شهروند خود را نابود کرده و دست به نسل کشی زد و با قتل و کشتار وسیع مردم خشونت، کینه و انتقام را به مردم یاد داد. غصب سرزمین، آواره ساختن و وادار به ترک وطن و ساختن کله منارها بخش از خشونت بود که صفحات تاریخ پر است از جنایت و خشونت در این دوره.

در سال 1979 که اتحاد جماهیر شوروی سابق نیروهای نظامی خود را برای نجات و حمایت رژیم کمونیستی ضد مردمی به سراسر مرزها روانه کرد، افغانستان در دام یک جنگ خشن طولانی افتاد. بعد از شکست شوروی، مجاهدین کابل را تصرف و جنگ افغانستان را به مرحله جدیدی کشاندند. اختلاف بین گروه های مسلح و بروز جنگ شدید، باعث تخریب کلی شهر کابل گردید و افغانستان را در شرف از هم پاشیدگی قرار داد.

نیروهای طالبان سه سال بعد وارد کشور شدند آنها چنان قتل و کشتار به راه انداختند که سراسر کشور را رعب و وحشت فراگرفته بود و افغانستان تبدیل به کشور ارواح گردیده بود. سنگسار کردن، اعدام، قتل و کشتار به اندک بهانه ی صورت می گرفت.

ادامه دارد -----